

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین و صلی الله تعالی علی سیدنا و نبینا ابی القاسم محمد و علی آلّه الطیبین الطاهرین المعصومین لاسیما بقیة الله فی الارضین ارواحنا فداه و عجل الله تعالی فرجه الشریف و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین.

بحث در این مانع بود که در واجباتی که زیاده‌ی در آن موجب بطلان می‌شود مثل نماز، این برائت از اکثر جاری نمی‌تواند بشود که بگوییم به اقل می‌شود اکتفاء کرد، از اکثر برائت جاری نکنیم، چرا؟ برای خاطر این که این برائت از اکثر در طرف یک علم اجمالی دیگری است که شخص می‌داند یا این زائد واجب است یا اگر این زائد واجب نباشد اتیان به این زائد به قصد جزئیت مبطل است؛ اگر جزء نباشد خب او را به قصد جزئیت بیاورم مبطل خواهد بود چون مشمول من زاد فی صلاته فعلیه الاعادة می‌شود. بنابراین این که شما دل خوش کرده بودید به این که ما از آن زائد برائت جاری می‌کنیم و به اقل می‌توانیم اکتفاء کنیم غافل بودید از این که این در مقابلش یک احتمال دیگری وجود دارد که یک علم اجمالی‌ای این جا درست می‌شود و اصل برائت از این زائد با اصل برائت در او تعارض می‌کند تساقط می‌کند پس بنابراین این زائد اصل ندارد که شما به او تکیه کنید و مؤمن داشته باشید، نه این زائد اصل ندارد باید احتیاط کنیم. خب از این پاسخ‌هایی داده شد که آن پاسخ‌ها خب مبنایی بود دیگر ...

پاسخ سومی گفتیم لعلّ در مقام بشود گفت و آن این است که این جا درست است که یک علم اجمالی این چنینی تشکیل می‌شود ولی جریان اصل در اطراف این علم اجمالی مانعی ندارد، تعارض نمی‌کند. چون ملاک تعارض این نیست که این اصل‌ها بدانیم بعضی‌اش مخالف واقع است، نه، آن که موجب تعارض می‌شود این که از آن اصل‌ها ترخیص در معصیت قطعی لازم می‌آید و الا اشکالی ندارد. و در ما نحن فیه ممکن است بگوییم ترخیص در معصیت قطعی لازم نمی‌آید ولو هر دو اصل‌های برائت جاری بشود، چرا؟ چون می‌گویید از این زائد من برائت دارم، از این که به قصد جزئیت هم اگر بیاورم مبطل نیست هم برائت دارم. خب این آدمی که این دو تا برائت‌ها را جاری می‌کند از چند حال حالش خارج نیست، یا این است که می‌رود نماز

بدون این اجزاء مشکوکه می‌آورد، خب در این صورت که مخالفت قطعیه نکرده. یا می‌رود نماز با این اجزاء می‌خواند اما بدون قصد جزئیت، این جا هم که علم به مخالفت پیدا نمی‌کند، مخالفت قطعیه که. و یا این که دوتا نماز می‌خواند یکی بدون این اجزاء، یکی هم با این اجزاء به قصد جزئیت، باز هم علم به مخالفت قطعیه با تکلیف واقعی پیدا نمی‌کند. صورت آخر این است که این نماز را با این اجزاء به قصد جزئیت می‌آورد و اقتصار بر همین هم می‌کند. آیا در این صورت یقین به مخالفت قطعیه پیدا می‌کند؟ با توجه به این که علم اجمالی این جوری تشکیل شد که یا این جزء است و اگر این جزء نباشد اتیان آن به قصد جزئیت مبطل است. خب این که نمی‌داند این جزء نیست، این ترتب است دیگر، شاید جزء باشد مع الغض از جواب‌های دیگر این ترتب بود یا این جزء است اگر جزء نباشد اتیان به قصد جزئیت مبطل است، اصل برائت که نمی‌گوید جزء نیست مثبت است، می‌گوید تو مؤمن داری، پس بنابراین از این جا چه مخالفت قطعیه‌ای لازم می‌آید؟ مخالفت قطعیه ولی احتمالیه هست. بنابراین وجهی بر تعارض نیست به این بیان. حالا اگر آن جواب‌های شهید صدر و محقق خوئی قدس سرهما را دادیم که آن‌ها گفتند اصلاً اصل در این طرف جاری نمی‌شود وقتی که به قصد جزئیت می‌آورد، چون شهید صدر فرمود می‌دانیم این زاد فی صلاته شاملش می‌شود به خاطر این که تشریع است و قطعاً جزئی که بنحو تشریع آورده شده باشد محرم است و جزء صلاّه واجب نمی‌تواند باشد، پس زاد فی صلاته اش مسلم صدق می‌کند. اگر این جور جواب دادیم خیلی خب آن که یقین دارد پس این طرف اصل جاری نمی‌شود، آن طرف اصل جاری می‌شود اصل بلا معارض. منتها گفتیم خب این فرمایش ایشان مبنایی است دیگر، مبنی بر این است که تشریع سرایت کند حرمتش بما یتشرّع به، آن فعل هم حرام بشود و بعد حرام که شد بگوئیم حرام نمی‌شود جزء واجب باشد.

س: پس اقل برائت دارد؟

ج: بله، اقل برائت دارد..

س: نتیجه اش چی می‌شود؟

ج: نتیجه اش می‌شود که اکتفاء بر اقل کفایت می‌کند ...

س: نه

ج: آره دیگر، از زائد، از زائد نه اقل برائت داریم، زائد ...

س: آهان، زائد برائت داریم یعنی چی؟

ج: یعنی مأمون هستی از نیاوردن آن ...

س: نه این ... نشد

ج: از جاهای دیگر نروید، برهان‌های دیگر را نروید همین‌جا فقط ...

س: نه نه اصلاً همین‌جا سؤال ما همین است، شما وقتی یک چیزی می‌دانید قطعاً حرام است، قطعاً زاد فی

صلاته یا قطعاً ما لم يعلم است

ج: تشریعش حرام است ...

س: عیب ندارد، بنابر فرضی که برسد دیگر، بنابر این فرض، وقتی بنابر این فرض حرام شد چه جور می‌گویید

برائت در موردش جاری می‌شود؟

ج: نمی‌شود ...

س: آهان نمی‌شود، نمی‌شود یعنی چی؟

ج: نمی‌شود پس معارض ندارد برائت از او ...

س: یک لحظه یک لحظه برائت از کدام؟ برائت از اقل یا اکثر؟

ج: از زائد، از زائد ...

س: آقا زائد که می‌گویید قطعاً حرام است ...

ج: نه به قصد جزئیت بیاورد حرام است، اما از اصل زائد برائت دارد این‌جوری شد یا این‌طوری بود آخر

علم اجمالی ...

س: آخر یک اکثر داریم یا زده جزئی با سوره

ج: یا سوره واجب است و اگر واجب نباشد اتیان به سوره به قصد جزئیت مبطل است، این علم اجمالی ما بود درست؟ یا سوره واجب است و جزء صلاّه است و یا این که اگر واجب نیست این فرضیه درست نیست پس اتیان به سوره به قصد جزئیت مبطل است چون من زاد فی صلاته می شود واجب که نیست، شما هم داری به قصد جزئیت می آوری، پس زاد فی صلاته شامل می شود، این علم اجمالی تان بود درست؟ گفت آقا این اصل این جا و اصل آن جا تعارض می کنند تساقط می کنند پس بنابراین ...

س: باید اکثر را بیاوریم ...

ج: باید اکثر را بیاوریم، چون برائت نداریم از آن دیگر، منتها باید چه جوری بیاوریم؟ به قصد جزئیت بیاوریم. چون فرض این است که نسبت به او نماز این اجزائی است که مانعیت ندارد خودش ..

س: که موافقت قطعیه بشود ...

ج: که بشود موافقت قطعیه ...

شهید صدر فرمود نه اصلاً این اصل این طرف جاری نمی شود پس با خیال راحت برائت از آن زائد جاری کن و اقتصار بر اقل می توانی بکنی، چرا؟ چون این ور را می دانیم تشریع است و وقتی تشریع شد حتماً جزء صلاّه نیست، وقتی جزء صلاّه نبود من زاد فی صلاته فعلیه الاعاده حتماً این جا وجود دارد برائت از چی می خواهی جاری کنی؟ از ابطالش یقین داری، پس این ور اصل جاری نمی شود، آن ور اصل بلا معارض جاری می شود زائد تا به آن اکتفاء می توانی بکنی و روز قیامت جواب بدهی برائت، خودت فرمودی برائت ... برائت عقلیه دارد، عقلائیه دارد، شرعیه می گوید حالا بعداً بحث می کنیم

س: آقا سؤال ما الان این است، این جا الان یک شبهه ای هست، الان من وقتی که می دانم طرفین علم اجمالی ام یک طرفش قطعاً جاری نمی شود ...

ج: منحل می شود دیگر ...

س: حالا حالا طرف دیگرش که اقل باشد پس می ماند بلا معارض ...

ج: اقل نفرماید ...

س: خب چرا

ج: بفرمایید زائد، اقل را که می دانیم بالاخره یا ...

س: نه دیگه علم اجمالی ما توسط یک حکم دیگری به نام حرمت قطعیه ی زائد، من زاد فی صلاته یا حرمت

قطعیه ی تشریعی، وقتی من می دانم حرام است و در آن براءت در ...

ج: به قصد جزئیت بیاوری ...

س: به قصد جزئیت دیگر، وقتی می دانم حرام است پس می ماند یک طرف آن اقل ...

ج: بله، اقل نفرمایید همه اش می گوید اقل ...

س: خب پس چی بگویم؟

ج: اقل را که می دانید واجب است یا وجوب ضمنی دارد یا وجوب استقلالی دارد یا وجوب ضمنی دارد یا

وجوب مقدمی دارد

س: خب پس نگوئید یک طرف می ماند بلا معارض؛ این جور بگوئید، بگوئید یک طرف ما می دانیم که قطعاً

حرام است براءت ندارد اکثر، ما می دانیم و علم اجمالی مان که منحل شده به وجوب اقل ...

ج: خب بله دیگر ...

س: نه نگوئید اصل جاری می شود، چرا می گوئید اصل جاری می شود؟

ج: اصل اصل است این جا ...

س: اصل جاری نمی شود که ...

ج: چرا دیگر، شک دارید دیگر ...

س: از اکثر اصل جاری می شود دیگر ...

س: آقا اکثر را که می دانم حرام است ...

ج: اکثر با قصد جزئیت بیاوری حرام است اما ذات الاکثر که حرام نیست. شما از ذات الاکثر نه به قصد جزئیت، از ذات الاکثر براءت جاری می‌کنی و خیالت می‌گویی راحت است، پس بر اقل اکتفاء می‌کنی، اکثر را براءت از آن جاری کردی بر ذات اقل اکتفاء می‌کنی، نماز بی‌سوره می‌خوانی

س: پس این ذات الاکثر را می‌گویید کل یازده جزء؟

ج: بله؟

س: منظورتان این است یعنی کل یازده جزء؟

ج: اکثر بله دیگر، و آن زائد یعنی آن ...

س: ذات الاکثر آهان.

ج: یعنی آن مثلاً سوره‌ای که الان مشکوک است.

یا اگر جواب محقق خوئی دادیم که ایشان هم، خب آقای صدر را این جوری جواب داد مبنایی است یعنی، آقای خوئی هم فرمود زائد آن است که بر خلاف وظیفه‌ی واقعی و فعلیات باشد؛ بر خلاف وظیفه‌ی فعلیه اعم از واقعی و ظاهری، هرچی این جوری بود این زائد است، صدق زائد بر آن می‌کند و ما می‌دانیم این اکثر را الان اگر آن زائد را به قصد جزئیت بیاوری حتماً برخلاف وظیفه‌ی فعلیه است. این هم خب گفتیم که باز مبنایی است که مبنا را هم خود ایشان بحسب بعضی کلماتش قبول ندارد.

حالا این جواب سوم این است که لا نبالی به جریان براءت در این؟؟؟ چون ترخیص در مخالف قطعیه لازم نمی‌آید.

این جا یک جواب آخری هم قد یقال که ممکن است فرمایش شهید صدر را هم بر او حمل بکنیم و آن این است که ممکن است کسی بگوید بله من قبول دارم که حرمت، مال تشریع است و از تشریع سرایت بما یتشرع به نمی‌کند ولی چطور می‌شود چیزی که سبب تشریع است و با آن قربت پیدا کرده خدای متعال؟ با همین دارد و پس بنابراین قصد قربت نماز عبادی است دیگر، باید اجزاء را به قصد قربت بیاورد. کیف یتمشّی من المشرع قصد القرّبۃ. پس بنابراین این که دارد می‌آورد قصد قربت ندارد، آیا این طور می‌توانیم جواب

بدهیم؟ خب قصد قربت ندارد، حالا که قصد قربت در این ندارد پس جزء صلاّه نیست حتماً، چون آن که جزء صلاّه است اگر چیزی جزء صلاّه باشد قصد قربت می خواهد، اجزاء صلاّه قصد قربت می خواهد، پس این چیزی نیست که جزء صلاّه باشد ...

س: یعنی شهید صدر هم که می گوید جزء صلاّه نیست منظورش این است که جزئی که بتوان با آن قصد قربت کرد نیست؟

ج: نیست، ولو این که قائل هستیم به این که سرایت نمی کند ولی می گوید این حالا می دانیم این جا تشریع کرده، کسی که تشریع دارد می کند چطور قصد قربت از آن متمشّی می شود؟ مگر غافل باشد؛ اگر غافل است از اصل تشریع پس تشریع هم نکرده، اگر از اصل تشریع غافل نیست و یک آخوند باشد و این درس ها را خوانده باشد و بگوید خب بله حالا ما ولی این که سرایت نکرده، از آن قصد قربت می کنیم و متمشّی کند از آن. می گوید سوره که محبوب مولا است، قصد جزئیت، اگر قصد جزئیت نکند فرض ما این است که کسی که قصد جزئیت این طرف چیز این است دیگر. حالا این ...

س: این ها قابل تفکیک هست می فرمایید؟

ج: بله؟

س: ظاهراً قابل تفکیک هم نیست یعنی همان لحظه که من به آن اتیان می کنم اگر می دانم این کار حرام است چه جوری قصد قربت می کنم؟ غافل است آره ولی اگر می دانم این کار ولو حالا آن فعل مان فعل حرام نباشد ولی این حرکت را وقتی می دانم حرام است چه جوری قصد

ج: نه ببینید اگر این جوری گفتیم تشریع را غیر ما یتشرع به گرفتیم ...

س: درست است همه ی این ها درست است ...

ج: خب اگر غیر او گرفتیم ..

س: خب آن لحظه ای که من دارم آن را ... می دانم آن لحظه من دارم کاری می کنم که مبعّد است چه جوری

قصد تقرب بکنم؟

ج: نه تشریع هم مبعّد است نه آن فعل ...

س: می دانم ...

ج: خب فعل مبعّد نیست که ..

س: به هر حال این لحظه من دارم چکار می کنم؟

ج: بله آن لحظه بله مثل این که آن لحظه دارد نماز می خواند به نامحرم هم معاذالله نگاه می کند. مقارن است متحد که نیست.

س: نه درست است ولی ...

ج: حالا که مقارن است متحد نیست ..

س: نه فرض این است که آمدن آن با این است فرق می کند

ج: بله بله

س: با نظر به اجنبیه خیلی متفاوت است، فرض این است که آمدن آن ...

ج: با قصد تشریع است درست است ولی ...

س: ... یعنی درواقع من در آن لحظه ای که می خواهم این کار را انجام بدهم می دانم دارم مبعّد انجام می دهم ...

ج: مقارن است اما متحد است؟

س: نیست متحد ...

ج: اگر متحد است پس حرمت سرایت می کند، پس چه جور می گوئید

س:

ج: نه آخر شما مبنای تان این است که سرایت نکرده، بماذا يقول تقول که سرایت نکرده؟ چون تعدد می بینید،

وقتی تعدد دیدید پس بنابراین در همین لحظه متحد نیستند دیگر و در همین لحظه قصد قربت است چرا

متمشّی نشود کسی که متوجه است؟ بله ممکن است برای کسی که توجه به این خصوصیت ندارد و ترکیب را

انضمام.... در همان بحث اجماع امر و نهی ترکیب انضمامی است یا اتحادی است؟ انضمامی ها می گویند که

اجتماع امر و نهی اشکال ندارد و موجب بطلان هم نمی‌شود. اتحادی‌ها می‌گویند چرا، چون یکی است، حالا این آقا این اگر مثلاً عوامی است یا کسی است که اتحاد می‌بیند یا می‌گوید نمی‌شود حالا وقتی که این مولّد از او هست، بالاخره آن در مبادی این واقع شده آن مبادی مبعوض باشد، آن چیزی که صاحب آن مبادی مبعوض نباشد این‌ها ... اما کسی که مو را از ماست می‌کشد و توجه دارد درست؟ می‌گوید ترکیب انضمامیه، اتحادیه، اتحادی که نیست انضمامی است اشکال ندارد در همان لحظه یک عمل مغضوب از تو دارد سر می‌زند و یک عمل محبوب، اتحادی وقتی؟؟؟ گفتیم یعنی همین دیگر، یعنی در همان لحظه مبعوض و محبوب از تو دارد سر می‌زند و این‌ها یکی هم نیستند ..

س: این تعدد معنون را قبول داریم ولی در هنگام اتیان عمل این وقتی می‌خواهد آن فعل را صادر بکند با آن تشریع آن لحن درواقع آن تشریع باید باشد تا این فعل محقق بشود ...

ج: بله ولی دوتا فعل است ...

س: دوتا فعل باشد، دوتا فعل که کار را حل نمی‌کند فقط ...

ج: چرا نمی‌کند؟

س: توی این حیث حل نمی‌کند ..

ج: چرا نمی‌کند؟

س: به‌خاطر این که آن لحظه‌ای که می‌خواهد آن فعل را بیاورد باید آن سببش را بیاورد ...

ج: باشد بیاورد ...

س: این طور و این طور هست، من مثلاً می‌دانم آقا یک کاری مبعوض مولای من نیست مبانی عقلی و

عرفی، ولی می‌دانم با یک سببی می‌آید که آن سبب مبعوض است ...

ج: من قصد قربت می‌کنم ...

س: نه نمی‌توانم قصد قربت کنم؟

ج: چرا نمی‌توانی؟

س: چون سبب است نمی‌توانم، با تعدد هم منافاتی ندارد ...

ج: می‌دانم، چون تعدد دارد و توجه دارم، بله یک غافل است از توجه از این تعدد.... او توجه دارد یک فعلی معیّت زمانیّه دارد. اما دو تا است، خب با آن قصد قربت می‌کنم، چه اشکالی دارد؟ مثل این که می‌خواهد نهی از منکر بکند؛ حق ندارد در باب نهی از منکر فحش بدهد مثلاً در موارد عادی‌اش، اگر متوقف شد بر فحش دادن؛ تراحم می‌شود حالا باید دید که آن اهم است یا این اهم است مثلاً، خب می‌گوییم ما برای خدا امر می‌کنیم خب حالا با یک فحش دادن. خدا رحمت کند آقای کبیر را، با فحش در مسجد اعظم را باز کرد. چند سال نمی‌دانم چقدر بود بسته بود دیگه، مسجد اعظم و این‌ها همه بسته بود در زمان قبل از پیروزی انقلاب، آقای حکیم که فوت شدند جمعیت به عنوان عزاداری آمدند به حرم؛ آن آقا، آن ساواکی‌ها و آن‌هایی که مأمور درها بودند با فحش در را باز کردند و مسجد اعظم...، خب این حالا امر بر معروف و نهی از منکر حالا آن‌جا هم شاید فی حقه بوده، فی محله شاید بوده؛ حالا نمی‌دانم آن‌جا حالا چه فحشی داده، ولی ما آن وقت شنیدیم که.....

خب این هم جواب آن‌که یخطر بالبال که کسی این جور جواب دهد ولی خب این هم ممکن است کسی بگوید که به طور کلی نمی‌تواند قلع ماده اشکال را بکنند. برای کسی که توجه به دوئیت دارد و قصد قربتش متمشی می‌شود. همان حرفی که در اجتماع امر و نهی بنابر مسلک انضمامی گفته می‌شود که توی زمین غصبی هم نماز بخواند، می‌گوید انضمامی است دیگه، چه جور آن‌جا قصد قربت می‌گویید نیاز دارد، نمازش درست است چون انضمامی است نه اتحادی، خب این‌جا هم همین است.

جواب دیگری که باز در مقام بعضی فرمودند این است که ما دوتا مقدمه کانه داریم، مقدمه اولی این است که از ادله استفاده می‌شود که قرآن و دعا و صلوات و امثال ذلک؛ این‌ها اگر مصلی این‌ها را بیاورد، این‌ها جزء نماز است. حالا تاره واجب است تاره مستحب است ولی جزء نماز است. ذکر بگوید همین طور، ذکرهای مختلف بگوید یا دعا بخواند، صلوات بفرستد و امثال ذلک، قرآن بخواند، این‌ها می‌شود جزء صلاه.

مقدمه دوم این است که؛ یعنی این مسلم است بین الاعلام.

س: جزء صلاة است یا ایتیان این اشکال ندارد؟

ج: جزء صلاة است.

مقدمه ثانیه این است که این (قبل از مقدمه ثانیه را عرض کنم این مطلب را هم عرض کنم). که همه می گویند جزء است انما الکلام در این است که جزء صلاة است. انما الکلام در استحباب و وجوب است. ان قلت که این مطلب با آن فرمایشی که معروف در اصول هست که جزء مستحب معقول نیست چه جور سازگار است؟ که جزء هست و ولی کلام در این است که مستحب است یا واجب است؟ این قابل تصویر نیست برای این که اگر واجب است با استحباب نمی سازد که جواز ترک دارد.

س: مستحب است چون جزء است.

ج: خب اگر مستحب است این خب ...، اگر جزء است خب جزء... و قابل ترک است خب کل یعدم بانعدام الجزء، اگر لا یعدم پس مستحب نیست و واجب است

س: آن مرتبه اعلایش کانه ...

ج: پس این واجب که دیگه مراتب ندارد که، پس این اشکالی است که هست و محقق خوئی هم براساس همین می گویند جزء مستحب معقول نیست.

س: ما مرتبه اعلائی هم نداریم دیگه

ج: این ها حالا جواب ها را جواب دادند دیگه که جزء فرد است، جزء نمی دانم چیه، این ها همه جواب داده؛ گفته نمی شود؛ این تعقل ندارد. این جا را این جوری جواب می دهند می گویند ولو این را قبول داریم و حرف هم درست است، جزء واجب، این نمی شود مستحب باشد و جواز ترک داشته باشد ولی ما می گوئیم جزء صلاة است نه جزء واجب، مسمای صلاة غیر از آن واجب است. مسمای صلاة داخل مسمای صلاة هست اما داخل در واجب من الصلاة نیست. کانه مسمای صلاة اعم است از آن بخش واجب و مازاد که اسم آن را گذاشتند مثلاً فرض کنید؛ از باب تشبیه عرض می کنم. مثلاً انسان، انسان حیوان ناطق است اصل...، اما مسمای واقع انسان. اگر بشود این حیوان ناطقی را حفظ کنیم؛ گوشش را برداریم، چشمش را برداریم، این ها را

برداریم ولی حیوان ناطقیّت بماند؛ انسان است. ولی انسان وضع شده برای اعم، از آن که قوام به اوست و گوش و چشم و مثلاً این‌ها، این‌ها انسان است دیگه، این‌ها جزء انسان است. این جزء مسما بالانسان است نه جزء واقع الانسان که اگر نبود بگوییم واقع الانسان نیست. ولی جزء المسمی بالانسان هست. این جا هم...، پس این‌ها بحسب روایات که گفته من الصلاة است، جزء صلاة است، این‌ها جزء مسمای به صلاة است. خب وقتی این طور شد پس «من زاد فی صلاته فعلیه الاعاده» نمی‌گیرد. زیاد نکرده، «من زاد فی صلاته فعلیه الاعاده»، این اضافه نکرده. این هم جوابی است که بعضی محققین دادند که ممکن است این جور جواب بدهند. خب این جواب مشتمل بر دقت هست اما دو مناقشه شاید در آن باشد.

مناقشه اولی این است که خب پس شما باید تفصیل فی تفصیل بدهید چون بحث ما در جزء مشکوک فقط قرآن و دعا و ذکر و این‌ها نیست که این‌ها را می‌گوییم جزء صلاة است. هر کاری که احتمال می‌دهیم مثلاً این لازم باشد؛ فرض کنید که شک می‌کند که آیا در موقع نماز مثلاً آیا سکون انگشتانم جزء صلاة است یا نه؟ و خیلی از این چیزها.

دو این‌که «من زاد فی صلاته فعلیه الاعاده» انصراف دارد به نماز واجب نه مسما، مسما که اگر واجب نیست و مصلحت ملزمه بر آن مترتب نیست؛ این‌ها مال نماز واجب است نه مسمای فی الصلاة ولو این‌که واجب نباشد. بعید نیست که بگوییم انصراف ادله «من زاد فی صلاته فعلیه الاعاده» که نماز را باید اعاده بکند همان نماز واجب است، نه مسمای به صلاة گفته بشود.

س: اگر مستحبی اضافه کرد، مستحبی اضافه کرد بر صلاة واجب

ج: نه، مستحبی، نه نمی‌گوییم، اضافه نشده که.

س: چیزی نه، هم آن چیزی که می‌دانیم

ج: آن به قصد جزئیت چون آورده دیگه، به قصد جزئیت واجب آورده.

س: نه، نه، نه، ببینید؛ شما الان جواب دوم‌تان این است: می‌فرمایید: ظاهر «من زاد فی صلاته فعلیه الاعاده»

زاد فی صلاة الواجبه نه مسمای صلاة، اتفاقاً می‌گوییم برعکس است. اتفاقاً برعکس است چون یقین داریم که

زائد بر مقدار واجب می‌کند و چیزی می‌آورد که در مسمای صلاه هست اما زائد بر واجب است. قطعاً می‌دانیم باطل نیست. خلاف قطعی تفسیر کردن از این روایت. شما می‌گویید «من زاد فی صلاته» ظاهرش صلاه واجبه است نه مسمای صلاه، اتفاقاً می‌گوییم برعکس است. چون قطعاً می‌دانیم کسی که زائده بر واجبه بیاورد در حالی که مسمای آن تعدی نکرده، مثل همان جا که شکّ مان در مثلاً سوره و قرائت و این‌ها باشد که می‌دانیم اصل صلاه و مسمای هست فقط زائد بر مقدار واجب است؛ قطعاً می‌دانیم نمی‌گیرد. پس قطعاً «من زاد فی صلاته»، منظور چیه؟ منظور آن حد به قول معروف چیزی که اگر از آن تعدی بکنیم دیگه صلاتی به هیچ عنوان نیست ولو مسماء نیست، نه این که فقط واجبش نیست. اتفاقاً این است ظهورش. اشکال اول خوب است. بفرمایید که آقا، ما اصلاً ما یقین به این‌که، این عنوانی که اضافه شده قطعاً از صلاه هست ما یقین به این نداریم چرا؟ چون شکّ ما در مورد چیزهایی هست که اصلاً ممکن است یک چیزی اصلاً اجنبی از صلاه باشد؛ آن اشکال اول خوب است. شما می‌فرمایید که ما نمی‌دانیم که اصلاً اصل صلاتی که هست که حالا مستحبی و واجبش شکّ داشته باشی، خب اصلش که یقینی بود «من زاد فی صلاته» دیگه صدق نمی‌کند. این اشکال خوب است. اما اشکال دومی که می‌فرمایید ظاهرش این است انصافاً خلاف وجدان است یقیناً.

ج: یعنی شما می‌گویید «من زاد فی صلاته» یعنی مسمی الصلاه؟

س: قطعاً! قطعاً! چون «من زاد فی صلاته الواجب» اگر باشد مستحب اضافه بکند شما می‌گویید باطل است؟ قطعاً نمی‌گویید باطل است. پس «من زاد فی صلاته» مخصص به این همه تخصیصات می‌شود؟ نه، «من زاد فی صلاته» می‌خواهد بگوید آن مقداری که اگر تعدی کردیم...

ج: «من زاد فی صلاته»، اجزاء واجبه به این می‌شود که شما همین که سوره را به قصد جزئیت نماز آوردید

س: آن‌ها جواب می‌دهند. آن‌ها که جواب می‌دهند

ج: چی جواب می‌دهند؟ اگر جواب قبلی را می‌خواهی بگویی یک چیز

س: نه، نه، نه، این یک اشکال دیگر است. این‌ها آمدند این جوری جواب دادند. گفتند آقا، ما آنچه که از

زیاده می‌خواهیم قصد وجوب و جزئیت نمی‌کنیم ولو قصد استحباب؟؟

ج: نه، این است فرض مان، طرف علم اجمالی این است. ما این را داریم جواب می‌دهیم.

س: این جور اشکال کن؛ این یک اشکال دیگر است. حاج آقا، فرض کنید

ج: ببین؛ خب آخه اشکال دیگری نیست. اصلاً بحث همین است دیگه، در جواب این اشکال، در جواب این

علم اجمالی را، خواستند علم اجمالی را هم منحل کنند به این نحوه

س: شما الان تصویر «من زاد فی صلاته الواجبه» چیه؟ واجب به واجب اضافه کند یا مستحب به واجب

اضافه کند؟

ج: مستحب را هم اگر

س: شما می‌خواهید بگویید یا واجب به واجب اضافه کند یا مستحب به واجب، دو حالت دارد.

ج: نه

س: واجب به واجب اضافه کند که جوابش قبلی است

ج: ذات است، ببینید؛ این جوری دارند می‌گویند. می‌گویند که وقتی کسی سوره را به قصد جزئیت می‌آورد

س: جزئیت مسماء یا وجوباً؟

ج: مسماء

س: اشکال این است. آن‌ها می‌گویند مسماء من آوردم وجوباً نیاوردم. حرف آن‌ها این است. می‌گویند آقا،

من که اضافه آوردم سوره را فی المسمی آوردم نه فی الوجوب، فقط این کافی است

ج: نه، بحث، بحث‌مان این نیست

س: جزئیت اعم از جزئیت واجبه است و جزئیت فی المسمی است. چرا نفی می‌کنید؟ دلیل‌تان چیه؟ آقا،

آقایان حرف‌شان این است؛ می‌گویند آن چه را که ما اضافه می‌کنیم اضافه فی الوجوب لزوماً نیست اضافه

فی المسمی است و اضافه فی المسمی لا یشمله من زاد فی صلاته، چرا؟

ج: نه آقای عزیز! مجیب می‌فرماید شما اضافه در مسمی کردید. ولی محل بحث این نیست. محل بحث این است که گفته می‌شود ما علم داریم یا سوره جزء نماز است؛ نماز واجب یا اگر سوره جزء نماز واجب خدا قرار نداده پس من سوره را به قصد جزئیت نماز واجب بیاورم مبطل است. چون «من زاد فی صلاته فعلیه الاعاده» و «من زاد فی صلاته» را هم معنا دارد می‌کند یعنی صلاة واجب

س: اشتباه می‌کند

ج: خب حالا، حالا این جور، آن اصل حرف این است.

س: ایشان می‌گویند؟؟ اصل حرف غلط است

ج: صبر کن؛ آن آقایان آمدند این را جواب دادند. حالا این جواب آخر می‌خواهد این را بگوید. می‌گوید آقا؛ درست است شما به قصد صلاة واجب آوردید ولی علی‌رغم این که شما به قصد وجوب آوردی و به قصد جزئیت آوردی...

س: وجوب نه، جزئیت...

ج: به قصد

س: وجوب نه، مجیب نمی‌گوید وجوب، وجوب، مجیب می‌گوید جزئیت

ج: جزء واجب دیگه

س: جزء واجبی که اعم از مستحبی و وجوبی است

ج: به قصد وجوبیت آوردی

س: جزء مسما است

ج: نه می‌دانم؛ صبر کنید. ایشان می‌گویند که چون ادله داریم که رکوع نمی‌دانم قرآن و ذکر و فلان و فلان و این‌ها جزء صلاة می‌شوند پس تو علی‌رغم این که به قصد وجوب صلاة آوردی ولی این جزء صلاة می‌شود. وقتی جزء صلاة شد چون آن روایت «من زاد فی صلاته» را این جوری معنا می‌کنیم دیگه صادق نیست که زاد فی صلاته، درست؟ لم یزد فی صلاته. بنده عرض می‌کنم که شما نمی‌توانید «من زاد فی صلاته» را آن

جوری معنا کنید چون خلاف ظاهرش است. «من زاد فی صلاته» نه یعنی در مسمای نماز، «من زاد فی صلاته» یعنی همان صلاه واجب، وقتی در صلاه واجب شد پس شما الان به قصد جزئیت صلاه واجب آوردی پس زدت فی صلاه، زدت فی الصلاه صادق است.

س: ما آمدیم یک نصرتی دادیم آقایان را گفتیم که قطعاً این فرمایشی که شما می‌فرمایید نیست. چرا؟ به خاطر این که در اضافه....

س: ایشان می‌گویند به مستحبات است. مستحبات را که ما

س: مستحبات که چی؟ تخصیص می‌خورد حتماً می‌خواهید بگویید آره؟

س: نه، مستحبات

س: می‌خواهید این را بگویید دیگه

س: مستحبات که؟؟ واجب؟؟ که

س:؟؟ می‌خورد.

س: مستحبات که لفظ واجب نمی‌آورد

س: یک لحظه، یک لحظه، چی نمی‌آورد؟

ج: شما یک وقت قرآن می‌خوانید

س: جزء مستحبی جزء، زیاده، اما لم یصدق علیه من زاد؛ پس یا باید بگویی تخصیص است. چی می‌خواهید بگویید؟ می‌خواهید بگویید روی این تخصیص است؟؟

ج: نه، چون

س: به قصد وجب نمی‌آورد آن را که

س: این یک؛ دو؛ حاج آقا، «من زاد فی صلاته فعلیه الاعاده»؟؟ عرض کنم که،

ج: اصلاً مسمای صلاتش را کار نداریم. مسمای صلاتش را شما اضافه کردی یا اضافه نکردی، کار به آن ندارد.

س: آقا، عرف در «من زاد فی صلاته فعلیه الاعاده» اتفاقاً این را می‌فهمد.

ج: شما تا حالا که من این مطلب را نقل کنم بینکم و بین الله از «من زاد فی صلاته» این را می‌فهمیدی؟

س: قبل از؟؟

س: حاج آقا، ایشان نقضش به مستحبات است مثلاً

س: قبل از التفات یا بعد از التفات؟

س: حاج آقا، ایشان نقضش به مستحبات است. می‌گویند مثلاً مستحبات را بیاوری پس شد من زاد،

مستحبات را که به قصد وجوب نمی‌آوریم

ج: بله، به قصد وجوب نمی‌آورد که

س: مثلاً ما قنوت به جا می‌آوریم که من زاد....

س: من زاد همه می‌دانند؛ در زیاده؛ زیاده عنوان قصدی نیست. زیاده عنوان قصدی نیست که بگویی این جا

اصلاً چون قصد وجوب داری اصلاً زیاده نیست. این که قطعاً غلط است. زیاده به عرف بگویی نمی‌گویند

عنوان قصدی، می‌گویند عنوان قهری، خب پس این جواب من را ندادی هنوز، پس این که استحباب را در

کنار واجبات اِتیان می‌کند این من زاد هست. یصدق علیه من زاد....

ج: نه آقای عزیز.

س:؟؟ جواب بدهید که قصد اصلاً مهم نیست. مگر قصدی است؟

ج: بله.

س: کسی که قصد را هم نمی‌آورد لم یصدق علینا....

س: فرمایش شما این جا این جا؟؟ قنوت به جا بیاوری پس می‌شود من زاد

س: من زاد بله، من زاد است

ج: نه، ببینید؛ نه، نه، چیزهایی که

س: آخه به حرف تان ملتزم نیستید. واژگان تان را ملتزم باشید. واژگان تان من زاد است. واژگان زیادت در ان

احدی از عرف نمی گوید این جا قصد در آن دخیل است. قصد هم که نکند؛ قصد وجوب همین که عنوان؟؟

ج: پس کسی که سرفه هم دارد می کند «من زاد فی صلاته»

س: لازمه حرف شما این است

س: نه، می گوید «من زاد فی صلاته» به قصد وجوب

س: شما می خواهید یک جوری از این؟؟ تخلص پیدا کنید

ج: نه، آقای عزیز! چیزهایی که دو حالت دارد به قصد جزء او می شود یا نمی شود. نمی گوییم به قصد

س: من می گویم اصلاً قصدش هم استحبایی است.

ج: بله، ببینید؛ شما دستت را تکان بدهی می شود جزء صلاه؟

س: آقا

ج: خب چون قصد نمی کنی، ولی اگر قصد بکنی می شود جزء صلاه

س: بابا شما قنوت؟؟ را جزء می آورید یا نمی آورید؟ شما؟؟

ج: بله، بله، بله

س: جزء می آورید دیگه

ج: نه

س:؟؟

ج: نه، حق ندارم

س: «من زاد فی صلاته» به قصد وجوب

ج: بله، بله

س:؟؟

ج: آقای عزیز

س: انصراف داری می‌گویی واجب؟؟

ج: بله، اگر کسی قنوت را به قول؛ اگر مقلد آقای خوئی باشد. قنوت را به قصد صلاّه بیاورد، به قصد وجوب صلاّه؛ زاد فی صلاته

س: آقا، مقلد که به خاطر این فتوا را؟؟ کار ندارم. کسی که الان قنوت مستحبی را می‌آورد به چه عنوان می‌آورد؟ به عنوان جزء صلاّه می‌آورد یا نمی‌آورد؟

ج: نه، نه، نه، به عنوان این که مستحب فی الواجب

س: عیبی ندارد. جزء

ج: ظرفه الواجب

س: آهان! ظرف است. جزء نیست

ج: آهان! بله،

س: آهان!

ج: اما اگر به قصد جزئیّت آورد

س: اولاً که زاد، اولاً که زاد تا لزوماً قصد جزئیّت هم حتی نمی‌خواهند. زاد ولو انضمام باشد زاد است.

ج: نه نیست

س: این دقیق است. زاد حتی قصد جزئیّت هم نمی‌خواهد

ج: نیست؛ آقا، چیزی که دوتا شأن می‌تواند داشته باشد

س: زاد عرفیه هست یا نه؟

ج: نه نیست.

س: آقا من یک وقت بدون قنوت نماز می‌خوانم یک وقت هست با قنوت نماز می‌خوانم. می‌گویید زیادت در

نماز دارد یا نمی‌گویید؟ عرفاً می‌گویید یا نمی‌گویید؟

س: چه قصدی کردید؟

درس خارج اصول حضرت استاد شب زنده دار دام ظلّه

تاریخ ۱۴۰۰/۰۲/۰۴

موضوع: احتیاط

س: اصلاً من می گویم حتی قصد جزئیت هم نمی کنم. عرف یصدق علیه أم لا؟

ج: نه، نه، نه

س: یعنی می گوید چی؟ یعنی می گوید که من داشتم نماز می خواندم. قنوت را هم استطرادی؟؟ آوردم، این

جوری می گویند آره؟ عرف این جوری می فهمد دیگه

ج: نه، می گوید ظرفه صلاه است دیگه، می گوید ظرفه الصلاه است

پایان